**معنی بیتی از انوری**

**امیرشقاقی، عبدالصمد**

بر جای عطارد بنشاند قلم تو گر در سر منقار کشد جذر اصم را

بر جای نشاندن:جای دادن و همنشین خود ساختن.و«بر»به معنی«به»است‏ که حرف ربط و اضافه می‏باشد.

عطارد(1)«به ضم عین و کسر را»ستاره‏ایست که بقول قدما از خنس(2)است و مکانش در فلک دوم این کلمه هم بصورت منصرف و هم غیرمنصرف بکار رفته است.و آنرا دبیر فلک و تیر فلک گویند و از ستارگان سبعهء سیاره است.چون معنای عطارد«نافذ در امور» است،بهمین جهت دبیر و نویسنده را بدان نامیده‏اند.در«قاموس کتاب مقدس»می‏نویسد:

«عطارد خدای موهومی بت‏پرستان قدیم و قاصد ملأ اعل(3)و خدایی که همواره‏ معاون علم و تجارت بود و یونانیان ویرا«هرمیس»،یعنی مفسر ارادهء خدایان می‏نامیدند» ابن سیاره از کوچکترین سیارات منظومهء شمسی است.قطر آن 3030 میل(4)و یک برابر و نیم‏ماه می‏باشد.عین عملی را که ماه نسبت به زمین انجام می‏دهد عطارد با خورشید می‏کند. دوری آن از خورشید 36 میلیون میل است.از آنجا که این ستاره بسیار کوچک است در حرکت انتقالیش بدور خورشید فقط یک بار بدور خود می‏چرخد.مدت حرکت انتقالی آن‏ هشتاد و هشت روز است.همیشه یک طرف ستارهء مذکور به طرف خورشید است و یکسال‏ و یک روز آن باهم مساوی هستند.سمتی که بطرف خورشید است بسیار داغ است بطوری که‏ سرب و قلع آن بصورت مذاب می‏باشد.سمت دیگر آن بسیار سرد است بطوری که 200 الی‏ 300 درجه زیر صفر فارنهایت می‏باشد.این ستاره دارای اتمسفر یا هوای محاطی نیست و بدین جهت قابل سکونت نمی‏باشد.عطارد در نزد یونانیان رب النوع سخنوری و بازرگانی بوده- است.به اصطلاح کیمیاگران و اکسیریان عطارد عبارت از جمست(5)است که یکی از فلزات‏ می‏باشد.یا زیبق است به اعتبار مناسبت طبیعت آن با طبیعت این سیاره.یعنی همان‏طوری‏ که عطارد با هر ستاره‏یی به مناسبت آن تأثیر می‏نماید،زیبق نیز با هر فلزی و دوائی به‏ مناسبت آن تأثیر می‏کند.

قلم:خامه،غرو،(6)یا خامهء تراشیده.در«اقرب الموارد»نوشته:

(1)-فرانسه: Mercure -انگلیسی: Mercury .(2)-خنس«بضم خا و فتح و تشدید نون»:ستاره‏های سیار،یعنی پنج سیارهء:زحل،مشتری،مریخ،زهره، عطارد.(3)-ملأ اعلی«بفتح میم و لام»:عالم بالا،ارواح مجرده،گروه فرشتگان‏ در عالم بالا.و«ملأ»به معنی گروهی از اشراف است.(4)-میل Mille مقیاس طول که‏ اندازهء آن مختلف است،میل انگلیسی 1609 متر،میل دریایی 1852 متر،در عربی میل‏ به معنی مسافتی به اندازهء مدبصر در روی زمین یا چهار هزار ذراع است.(5)-جمست‏ «به فتح جیم و میم»:نوعی یاقوت پست سنگی است به رنگ سرخ یا آسمانی یا سفید.

(6)-غرو«به فتح غین ممجمه و سکون را»:نی که با آن بنویسند،نی میان تهی.

«قلم به وزن فعل«به دو فتحه»به معنی مفعول است مانند حفر«به دو فتحه»به معنی محفور و از اینرو آن را پس از تراشیدن«قلم»گویند ولی پیش از آن ویرا قصبة«بفتح قاف و صاد و با»ویراعة«بفتح یا»خوانند که مفرد یراع است.»(قلم«بفتح قاف و سکون لام» بمعنی بریدن است)

منقار«به کسر میم»معروف المعنی است،و مشتق از مصدر نقر«بفتح نون و سکون‏ قاف»است به معنی زدن و منقار زدن پرنده،در فارسی نوک مرغ،و تک«به ضم تا»گویند.

جذر(به فتح جیم و سکون ذال)در عربی به معنی بیخ و ریشه است و جمع آن جذور«به ضم‏ جیم»می‏باشد.و در اصطلاح علم حساب:عددی که آن را در نفس خودش ضرب کنند مثل عدد سه که وقتی آنرا در خودش ضرب کنند عدد نه حاصل می‏شود،حاصل ضرب را مجذور گویند.

اصم«به فتح همزه و صاد و تشدید میم»به معنی کراست یعنی کسی که گوشش نشنود، و نیز به معنی سخت و محکم است.اسم مشتق از مصدر صمم«به فتح صاد و میم»است‏ به معنی کر شدن و نشنیدن.

معنی شعر دربارهء معنی شعر در«مشکلات العلوم»می‏نویسد:«جذر در محاسبات عددی‏ را گویند که در نفس خود ضرب کرده باشند و هر عدد که او را جذر باشد یعنی توان دانست‏ که از ضرب کدام عدد در نفس خود حاصل می‏شود چون(9)که از ضرب(3)در نفس‏ خود حاصل می‏شود او را منطق«به ضم میم و کسر طا»گویند و هر عدد که او را جذر نباشد چون ده او را اصم گویند و وجه تسمیهء این عدد به اصم آنست که هرچند از جذر او سؤال کنند نمی‏شنود و جواب نمی‏گوید پس گویا کر است و گاه باشد که اصمیت و منطقیت‏ نفس جذر را نیز نسبت دهند چنانچه صاحب«کفایة الحساب»تصریح به آن کرده و گفته که‏ جذر تقریبی را اصم و جذر تحقیقی را منطق گویند..و نسبت گنکی به اصم بواسطهء مقابلهء اوست با منطق.و قدمای حکما را اعتقاد این بود که هر عدد را در واقع جذری می‏باشد و بعضی از آنها معلوم نیست الا واجب را چون جذر اصم و در وقت تسبیح می‏گفته‏اند:

سبحان من لا یعلم الجذر الاصم الا هو.

اما تحقیق آنست که او را در واقع جذر نیست الا تقریبا.و محصل معنی شعر آنکه‏ جذر اصم که در واقع معدوم است یا مجهول به طریقی که هیچ‏کس را اطلاع بر وجود آن‏ نیست مگر خدا را و معیوب به عیوب گنکی و کری است اگر قلم تو او را در سر منقار کشد یعنی در سر منقار خود جای دهد و همنشین خود سازد یا آنکه او را در سر منقار جا دهد به قصد آنکه بنویسد به محض همین مجاورت و مجالست جذر مذکور جانشین عطارد شود یعنی مدبر و دبیر فلک گردد یا آنکه در وضوح و ظهور نایب مناب او شود بنحویکه‏ همه‏کس را علم بوجود او حاصل گردد،همچنانکه علم بوجود عطارد حاصل است یا آنکه‏ در نطق قائم مقام عطارد شود و هرگاه او را از مجذورش یا از نفس او سؤال کنند به حقیقت‏ حال خود ناطق شود.(پایان)

مجلهء یغما-نویسنده شخصی است مطلع،ولی نه این بیت ارزش تحقیق را دارد و نه معنی آن.و آن‏گاه این حرف‏ها مکرر گفته شده.